



## شیخ عبدالقاهر جرجانی و نظرات او درباره اعجاز قرآن

- ۱- شرح حالی اجمالی .
- ۲- ترجمه مقدمه کتاب دلائل الاعجاز بطور اختصار.
- ۳- بحثی در جهت معجز بودن قرآن از مقدمه و متن کتاب بصورت ترجمه و شرح

### از مقدمه و متن کتاب بصورت ترجمه و شرح

اول- شیخ عبدالقاهر، از ادیبان بنام قرن پنجم هجری<sup>۱</sup> است. وطنش گرگان بود. شهری که عده‌ای «اهل باطن» از آنجا برخاسته‌اند. شیخ همه عمر خود را در گرگان بسر برده و در همان جا به تعلیم و تعلیم پرداخته است. او متکلم و فقیه و ادیبی محقق بوده و در لغت و صرف و نحو عربی دست داشته و در علوم بلاغت و اعجاز قرآن پژوهش‌های ارزنده‌ای کرده است. از کتب مهم او در این باب: دلائل الاعجاز است در علم معانی که شاهد آشکاری است از دقت او در نکات بلاغتی قرآن<sup>۲</sup>.

شیخ در مقدمه این کتاب، پس از حمد خدای تعالی و درود بر پیامبر (ص) از مقام علم بیان و مدار و جهت معجز بودن قرآن باجمال سخن گفته و نشان دهنده مسیر بحث و مطالب اصلی کتاب اوست.

### دوم- اینک ترجمه این مقدمه به اختصار:

بعد از حمد و سپاس، اگر کتاب فضائل را ورق بزنیم، هیچ فضیلتی را از علم برتر نخواهیم

\* آقای دکتر سید محمد رادمش معلم زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران و مدرسه

عالی ترجمه.

یافت زیرا رسیدن به هر ارزش و شرافتی تنها از راه علم است. اگر دانش نبود راهی برای اکتساب دیگر فضائل نبود و کسی بصفتی از صفات نیک متصف نمیشد. اما در اینکه کدام علم برتر است باید گفت: هیچ علمی نیست که ریشه‌اش استوارتر و شاخه‌هایش بلندتر و نتایجش شریفتر از علم بیان و بلاغت باشد. علمی که اگر نبود ممکن نمیشد يك زبان تاروپود سخن را به نقش‌ها و رنگ‌های گوناگون بی‌آراید و گوهرهای الفاظ را به قالب‌های زیبا درآورد. علم بیان است که اگر عنایتش به سایر علوم نبود، علوم در پرده ابهام میماند و ما هرچه میکوشیدیم نمیتوانستیم از علوم صورتی مشخص و روشن بیابیم ولی متأسفانه در باب معنی و مقصود این علم اعتقادهای ناروایی به افکار گروهی راه یافته است. عده‌ای برای این علم ارزشی بیش از آنچه برای دلالت با سرو چشم و بند انگشتان تصور میشود قائل نیستند. میگویند علم بیان تنها خبر است و استفهام و امر و نهی، و برای هر يك از این معانی هم لفظی مخصوص وضع شده، و این لفظ را دال بر آن معنی قرار داده‌اند، و هر کس که به وضع لغوی يك زبان خواه عربی یا فارسی - آشنا باشد، و معنی و مقصود از هر لفظی را بداند و زبانش هم او را به تلفظ آن لفظ و ادای حروف و آهنگ‌های آن یاری دهد، او در آن زبان فصیح و بلیغ کامل است، و خلاصه فصیح و بلیغ کسی است که صدایش رسا و زبانش روان و گویا باشد، و بتواند کلمات غریب بکار برد، و آنگاه اعراب کلمات را هم اشتباه نکند. این گروه معتقدند که نقص در این باب فقط ندانستن لغت است. نمیدانند که در اینجا دقائق و لطائفی است که بوسیله اندیشه و تعقل بدان راه می‌یابند. نمیدانند که معانی خاص هدایت شده است، و بهمین معانی است که مزیت در کلام معلوم میشود، و کلامی بر کلام دیگر برتری می‌یابد، تا در افقی بسیار بالا قرار میگیرد، و داوطلب آنهم بسیار کم میشود، و باز عالی و عالی‌تر میشود، یعنی در حدی که به اعجاز میرسد، و از قدرت بشر خارج میگردد.

چون این گروه آن دقائق و لطائف را نشناختند، جویای آن نشدند. و از اتفاق بد در این میان رأیی پدید آمد که مانع شد باین معانی خاص راه یابند. آن رأی این بود که نظر قوم در باره شعر بد شد. شعر که معدن همان لطائف و دقائق است، و در این راه بآن استاد میشود. همین عقیده را نسبت به نحو پیدا کردند علمی که برای این معانی همچون خویشاوندی است که آنرا باصل‌ها و نسبت‌هاشان مرتبط میکند، و فاضل را از مفضول جدا میسازد. بدنبال این بدی اعتقاد، گروهی از شعر و نحو کناره گرفتند و گفتند بهتر است که در این دو رشته به فکر و تحقیق نپردازیم. گفتند شعر جز نمکی برای سخن و جز مزاحی در گفتار نیست. شعر یا گریه بر منزل مشوق است، یا وصف نایب و جلیل، یا مداحی بی‌حد و حساب است و یا هجاهای بیجا. در باره نحو هم گفتند: نحو نوعی تکلف است، و قواعدی است که بر هیچ اصل و هیچ عقلی استوار نیست، و شناختن رفع و نصب و جرهم فایده مهمی عاید ما نمیکند. خلاصه، نظائر

این گمانهاست که آنان را از شناختن حقیقت امر و معنی اعجاز قرآن، و از تحقیق در این باب، بکلی دور ساخت.

\* \* \*

اما حقیقت مطلب: اگر ما بفهمیم جهتی که از آن جهت به قرآن اتمام حجت شده، و این حجت روشن و آشکار گردید این است که قرآن از جهت فصاحت و بلاغت در مرتبه‌ای قرار گرفته که بشر از آن قاصر است، و با فکر و اندیشه نمیتواند بآن درجه نائل شود و اگر بفهمیم که محال بود این موقعیت قرآن را کسی بشناسد جز آنکه شعر را بشناسد، شعر که دیوان عرب و عنوان ادب این قوم بوده است، همچنین اگر ما بفهمیم عللی را که به لحاظ آن علل تفاوت در فضل آشکار میشد، و شعری بر شعر دیگر مزیت می‌یافت. اگر این جهات را در حجت بودن قرآن بفهمیم خواهیم دانست کسی که از این جهات منحرف گردد، در حقیقت مانع شناخته شدن حجت خدا یعنی قرآن خواهد بود، و موجب خواهد شد که گروهی اصلاً بجانب قرآن نروند، و به تدبیر و تفکر در آن نپردازند، و از نیروی آن برای استوار کردن زندگی و اجتماعشان بهره برندارند. زیرا، اینکه ما موظف شده‌ایم به تلاوت و حفظ قرآن و ادای لفظ آن بهمان شکل که نازل شده است، و به حراست آن که تغییر و تبدیلی در آن راه نیابد، تنها بلحاظ آنست که حجت خدا برای همیشه به قرآن قائم و استوار است، و این حجت در هر زمان میشود باسانی شناخته گردد، و در هر وضعی میتوان از آن بهره‌مند شد.

\* \* \*

ممکن است بگویند ما راه دیگری برای اثبات معجز بودن قرآن داریم باین بیان که: خدا مردم جهان را از آوردن نظیر قرآن از اصل عاجز معرفی کرده است. لذا عرب هم که اهل همان زبان بود بعلت تعدی‌های مکرر و ملامت‌هایی که قرآن بر عجز آنها نمود شبیه‌گویی و معارضه با قرآن را رها کردند. در حقیقت خداوند با قدرت خود این باب را به روی بشر بسته است. بنابر این جایی نمی‌ماند که کسی راجع به اعجاز قرآن از راه تحقیق در شعر یا نحو وارد شود.<sup>۳</sup>

در پاسخ گوئیم: آیا میدانید که پیامبر ما (ص) به داشتن معجز باقی اختصاص یافته است؟ آیا معنی این جمله غیر از اینست که بگوئیم حجت همیشه در چهره قرآن آشکار است، و قرآن در هر زمان برای طالب حجت حقیقت خود را به نیکوترین و چه نشان میدهد؟ آری مطلب همین است. حجت در خود قرآن است و برای طالب آن روشن و آشکار. وقتی ما میگوئیم قرآن معجز باقی است، یعنی آن وصف و خصوصیتی که قرآن بجهت آن معجز است برای همیشه در قرآن موجود است، و راه علم بآن هم همیشه میسر و ممکن. حال اگر کسی در معرفت حجت خدا رغبت نکند و گامی بسوی آن برندارد و تحقیق را رها کرده و تقلید از نظر

دیگری نزد او ارجح باشد، باید گفت که از انصاف بسیار دور شده است.

\* \* \*

آیا ممکن است خداوند مخالفان را برای آوردن مثل قرآن به معارضه دعوت کند ولی آنها وصفی را که اگر کلامشانرا مطابق آن وصف آورند مثل قرآن باشد، آن وصف را ندانند و نشناسند؟ اگر چنین باشد اصلاً معنی تحدی باطل خواهد شد. زیرا معنی تحدی اینست که از طرف بخواهیم کلامی را با اوصاف و خصوصیتی معلوم بیاورد، و این مطالبه بدون آنکه اوصاف و خصوصیات برای طرف مشخص باشد صحیح نیست، و ادعای اعجاز را هم باطل میکند. مثلاً وقتی صنعتگری بصنعتگر دیگر میگوید: من در ساختن يك انگشتری هنری ابداع کرده‌ام که تو نمیتوانی نظیرش را بسازی، تنها با این بیان ادعایش ثابت نشده است، مگر آنکه انگشتری را باونشان دهد، و به خصوصیات آن هنر اشاره کند و مشخص نماید. پس صحیح نیست بگوئیم انسانی از کاری ناتوان شده است مگر وقتی که داوطلب آن کار بسوده باشد و در صدد انجام آن بر آید و آنگاه برایش روشن شود که نتوانسته است آن کار را انجام دهد. و قابل قبول نیست که کسی امری را قصد کند بی آنکه نسبت بآن علم داشته باشد.

\* \* \*

اما آن وصفی را که درباب اعجاز قرآن گفتیم: اولاً باید وصفی باشد که قرآن آنرا يك امر تازه و بی سابقه ارائه نماید، و مطلبی باشد که از غیر قرآن یافته نشود، و قبل از نزول آن اصلاً سابقه نداشته باشد. ثانیاً: این وصف در کلمات مفرد نمیتواند باشد. و گرنه لازم می‌آید الفاظ مفرد را که همان وضع لغوی است و از ترکیب حروف و حرکاتی پیدا شده است اوصافی باشد که قبل از نزول قرآن در آن الفاظ نبوده است. و این فرضی است محال. ثالثاً: وصف مورد بحث در معانی کلمات مفرد هم نیست و الا نتیجه این میشود که در معنی (حمد) و (رب) و (عالمین) و امثال اینها تجدد و تکرر وجود داشته باشد. رابعاً: وصف مذکور از جهت ترکیب حرکات و سکنات الفاظ و آهنگ و وزن آنها خلاصه از جهت سلامت حروف و لغات از ثقلات در تلفظ آنها نیست. زیرا این فرض مطلب را در مرحله‌ای وارد میکند که مسیلمه از روی حماقت در آن وارد شد و گفت: انا اعطیناک الجوهر، فصل لربک و جاهر و الطاحنات طحنا.

پس آن وصفی که اساس اعجاز قرآن است و مدار و جهت معجز بودن قرآن را معین میکند چیست؟ آیا این قرآن که افکار دانشمندی را سخت بخود مشغول داشته، و خردمندانرا مجذوب مطالب عالی خود ساخته، احساس عظمت و جمالش دیده‌ اهل دل را خیره و آنها را واله و شیفته خود نموده است چه خصوصیتی دارد که بشر از آوردن مثل آن ناتوان شده است؟ آیا آنجا که امیرمؤمنان در وصف قرآن میفرماید: قرآن را معارف شگفت آوری است که تمام شدنی نیست و با تکرار مطالعه و مراجعه و تأمل در آن کهنه نمیشود، و محقق باید نظر و دقت

خود را در قرآن بحدنهایی برساند، و میدان فعالیت فکرش را در آن وسیع گرداند<sup>۴</sup> «و اینکه گفته‌اند: قرآن را حلاوت و جذابینی است عجیب، قسمت‌های نازل آن همچون سرچشمه‌های پر آب و قسمت‌های عالی آن همانند درختان پر بار است»<sup>۵</sup>. آیا اعجاز این قرآن با این اوصافش بلحاظ کلمات مفرد و معانی آنها و بجهت ترتیب حرکات و سکانات الفاظ و اوزان و آهنگ آنهاست؟ مسلماً، نه. بلکه باید گفت آن وصفی که این کتاب آسمانی را در یک مرتبه عالی قرار داده است و صاحب آنهمه تأثیرهای شگرف نموده است، همان وصف فصاحت و بلاغت است.

\* \* \*

اما معنی واقعی فصاحت و بلاغت، بعضی گفته‌اند که «فصاحت و بلاغت بیان نوعی نظم و تألیف است، و خصوصیتی است در ضم کلمات یکدیگر، مانند بافتن و نقاشی و رنگ آمیزی. و همانطور که جنس و بافت و رنگ و نقش یک فرش ممکن است تفاوت‌هایی زیاد با فرش دیگری پیدا کند تا آنجا که یک فرش ممتازی نظیر گردد، کلامی هم نسبت به کلام دیگر، بلحاظ خصوصیتی، ممکن است مزیت یابد و در مزیت آنقدر بالا رود که به حد اعجاز رسد».

در تعریف مذکور تنها تشبیه و مقایسه‌ای شده است: گفته‌اند مزیت بهمان ملاکی که در یک صنعت هست در فصاحت و بلاغت هم وجود دارد. اما محل این مزیت‌ها در کلام، کجاست و این مزیت‌ها کدام است، و آن خصوصیتی که در نظم کلمات و ضم آنها یکدیگر می‌باشد چیست؟ اینها باید برای ما روشن شود و معنی گردد بهمانگونه که یک صنعت را میتوانیم بچشم به بینیم و روش کار و رنگ آمیزی و تصرف شگفت آور هنرمند را می‌توانیم بررسی کنیم.

فصاحت و بلاغت با این تعریف اجمالی شناخته نمیشود. باید آنرا به تفصیل فهمید همانند صنعتگری که جای هر تار و پود را در یک بافت حریر میداند، یا استاد کاربنائی که جای هر آجر را در یک بنای عالی میشناسد. این روش و راهی است که از آنجا میتوانیم حجت خدا یعنی قرآن را بشناسیم و به معجز بودن آن پی ببریم.

باید دانست که آنچه مخالفان قرآن را در شگفتی و حیرت گذاشت، مزایائی بود در نظم قرآن که عرب آن مزایا را بخوبی درک میکرد و برای مردم آشکار شده بود. آنها آیات را شنیدند و فهمیدند و خود را هم سنجیدند، آنگاه به ناتوانی خود اقرار کردند. این مزایا و خصوصیات عبارت پس از: سیاق الفاظ، مطالب تازه، بکار برده شدن هر لفظ در جای خود، مورد بجای هر مثل و هر موعظه، روش جالب اختصار و تنبیه، سبک تحریر و تشویق، همراه بودن مطلب با دلیل و برهان، و امثال این موضوعات. اینها بود موجب شگفتی، و بعد سبب توجه و تحقیق، و آنگاه علت اعتراف مخالفان و عاجز ماندن آنان. و اینهاست تفسیر مزایا و خصوصیات فصاحت و بلاغت و براعت، و دیدار عاقل هم خودش باید در این راه به تحقیق پردازد و مصداق

این بیت نباشد که:

يقولون اقوالا ولا يعلمونها

لو قيل هاتوا حقوالم يحققوا<sup>۶</sup>.

- ۱- از صفحه ۲۹۴ کتاب دلائل الاعجاز، تا صفحه ۳۱۲ این کتاب در سال ۱۳۳۶ هجری توسط مؤسسه (املتار) به تصحیح شیخ محمد عبده چاپ شده است.
- ۲- ترجمه فارسی این کتاب را این جانب در تابستان ۱۳۵۰ ه.ش بنایت خداوندی به انجام رسانیده است.
- ۳- پیروان این عقیده به «اهل صرفه یا انصراف» معروف شده‌اند چون بگمان آنها خداوند با قدرت خود نیروی بشر را از معارضة باقر آن منصرف کرده است. راجع باین عقیده در اواخر کتاب باز بحث شده است.
- ۴- لاتغنی عجائبه ولا یخلق علی کثرة الرد.
- ۵- ان له لحلاوة وان له لطلاوة، وان اسفله لمنقذ وان اعلاه لمثمر.
- ۶- مطالبی میگویند ولی آنرا نمی‌فهمند و اگر بآنها گفته شود بیائید مطلب را تحقیق کنید بتحقیق همه نمی‌پردازند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### توکل

ز خود به خواستن، خلق جهان را

همه بگذاشتن، آن برگرفتن

الهی نامه عطار- قرن هفتم

توکل چیست، پی کردن زبان را

فنا گشتن، دل از جان برگرفتن